

بانتظارِ حاضری!

Year: ۲

Month:

Day:

Subject: _____

ما آنکہ بروئے فوائد و محی فوائد از شما
مخبرده ام کہ هیچ نمہ دانم از شما

بانتظارِ الغریب، ذلیل معاصی ام
باید ز شرم، چہرہ بیوشانم از شما

مسترسم از رسیدن آن لمحہ ای کہ من
چارہ سلام، بروی بگردانم از شما

من اصل انتظار تو را آورده ام زیاد
بانتظارِ حاضری فراوانم از شما

من نان بہ بیخ نام تو خوردہ ام حلال کن
مخفی رہای زائقہ منم از شما

غزلها عاشقانه!

Year:

۳۲

Mounth:

Day:

Subject :

باشک منبرغم ورق ، این فال خسته را

فالی دوانم نشود ، این سرشکسته را

خون از تمام چشم و دلم سیل می شود

هر وقت که او می کند این زخم سینه را

این نذر عاشقی است که ریزم به هر قدم

گلها به پای آمدت دستت دستت را

از سبب نیامده غزلم پیر شد سینه

رنگ سپید روی غزلها نشسته را

باید شبی نشست ، غزل عاشقانه چید

این واژه های خالی از دلم گسسته را

آقا تو را به جان غزلها می منتظر

منت گذار جاده باشک ، شسته را

انتظارات فراوانم

Year:

۵۶

Mounth:

Day:

Subject: _____

سالهای سال شد با اینکه می خواهم زتو
تازه محفدم کردن صندریه نمی دانم زتو
ترسم از آن همه ابر باشد که من جا به سلام

بگذرم از دور دوستی رو بگردانم زتو

از دو شب از دست من دانم دلن صوی شود

می جهت من یک عمری گریزایم زتو

خود هم دانم که باید عاقبت روز ظهر

در جواب خوبی است همه بوشالم زتو

می رود از یادیم اهل انتظار اما مدام

میزبان است انتظارات فراوانم زتو

کما ست منتظر تو، حجہ انتظار عجیبی!
تو بن منتظرانِ عم، عزیز من حجہ غریبی

عجیب تر کہ حجہ آسان نبودت شده عادی
حجہ کودکان سپردیم دل، بازی مسومت

حجہ بی ضیال نسیم، حجہ کوششی حجہ وفای
فقط نسیم و نسیم، «خدا کند که بیای»

دروغ گفته ام از دوری ات شکسته دلم
که از فراق تو حتی ترک به قلم نسیمت

ای حسیه نور، اشعابانت کو؟ ای خانہ ات آباد خرابانت کو؟
در شہرستانه از تبلیغ نوشت؟ ای عشق، ساد انتظابانت کو؟

اگر که دردم کشیم به یار بی توجهیم
 به نسخه خدایی نگاری تو جهیم
 به عشق یار، دست از گناه خود من کشیم
 به سیوه درست انتظار بی توجهیم
 اگر خزان گرفته روزهای سرد انتظار
 به معنی حقیقی بهار بی توجهیم
 گره اگر به کارمان پیاده علت این بود
 به دستهای مردم نذار بی توجهیم
 زیاد دروس توبه های ما حساب و انگن
 که ما به قول و وعده و قرار بی توجهیم
 فقط به شوق کعبه رخ تو بوده است اگر
 به طاعت ها و زخمهای ما بی توجهیم

دلکم دوباره بین که سده پرسیانته

عزیز فاطمه ای جان من به قربانته

برای روز ظهورت برای آمدنت

حقدر مانده که کامل شوند یارانت؟!

لگو چگونه بیایم چگونه آقا جان!

به حسبجوی تو و خیمه و بیایانته

به که قسم بخورم بی تو من کم آوردم

بس از این هم دوری که سس است هجرانته

تو را قسم به صبوری قلب منتظران

عزیز فاطمه برگرد سوی کفانته

عدالت علوی تو خواب این شهر است

فدای آن لب ذوالفقار برانته

اگر چه لایق احسان تو نبودم من

همیشه شامل من بوده احسانته

از این عیار
از این عیار
ظهور می کند آن روی ماه نبوت

این بار فرق می‌کند

Year: ۱۰۸

Month:

Day:

Subject: -----

من از تویی نویسم و از اشک جاری‌ام
از حد گذشته مدت هستم انتظارم
انگار فرق می‌کند این بار، رفتنت

یک جور دیگر است تب به قرارم

من سعی می‌کنم که ششم را خیلی دهم

با گردسوز روشن امیدوارم

تعبیل کن در آمدنت از صبور من

گسترده نیست دامن‌های سردبارم

من کیستم که شعر بخوانم (بلوغم) برای تو

باید افق دوباره باید به بارم

غم فراق تو

Year: ۱۳۱۱

Month:

Day:

Subject: -----

غم فراق تو دل را اگر چه سنگین است
فدای آن غم تلخِ حقد شیرین است
اگر چه نیست حفا، کار تو، من دانم
هر اصرام تو در ذره، پیوسته، این است؟

دلیم ز دوری ات ای گل به سینه ام پشتمرد

نوا بر لیل طایعم ز غصه غمگین است

بیا بیا که صورت به گلشن دلها

ببار ز خم گل داغ دیده تسکین است

گل ظهور تو کی برگ و بار خواهد داد؟

در انتظار فرج خوشه های پیروزی است

بیا که فتنه به آفاق می کند بیدار

ببین که باد مخالف به پریم دین است

همیشه منتظرت روی حاده می مانم

ست

چین
پیر

اصدادر

نگاه باور دل

DEHDAR

کما ظم حسود

عیب از کجاست؟

Year: ۱۱۲ Mounth: Day:

Subject: _____

عیب از کجاست؟ غیبت او بی دلیل نیست

چون ذاتاً آفتاب، به مردم، خلیل نیست

ما فرع خاک پای تو هستیم - ابر صیب!

خاک که سر به سجده نیارد، اصل نیست

باید میان کوره بسوزد که گل کند

دل تا میان شعله نیفتد، خلیل نیست

جایی که پای پای عروج محمد است

راهی برای پیر زدن حبیب نیست

بعد از دو نیم گردن دل، پا بر آن گذار

این سنه کمتر از وسط رود خلیل نیست!

رضا دهنری

DEHDAR

سخت دکنم

Year: ۱۳۸

Mounth:

Day:

Subject: -----

از سزار هر روت سالها با این الحسنه
سو ختم جو شمع ، از سیرت با این الحسنه
من از آن روزی که خود را می شناسم تا کنون

حبسوت می کنم در هر کجا با این الحسنه
باغ به گل را صفای آبخیزان ابر نسبت

بزم خالی از تو را نبود صفا با این الحسنه
با دل بشکسته و با جسم گریان روز و شب

لزضا ضوا هم ملاقات تو را با این الحسنه
سخت دکنم ، غریبم ، به کس و درمانده ام
گاه گاه لطف کن ، بسیم با این الحسنه

عجری به انتظار نشستم نیامدی
 در را به روی غیر تو نسبتم نیامدی
 دل را برای دیدنِ ای مهربان من
 روزی هزار بار شکستم نیامدی

(مولای من) گفتم که سینه پوشِ تو از قلمه می رسد

[صدات از کنا رعبه همه عالم رو بر میکنه]

هر صبح جمعه رو به قلمه نشستم نیامدی

رها کنند دگر صحبت صدوا را / فراق اگر نلشد وصل می کشد مارا

تمام عمر تو ما را نظاره کرده و ما / ندیده ایم هنوز آن جمال زیبارا

نُسراره های دلم اشک سد ز دیده چکید / بسین چگونه به آتش کسید دربارا

قسم به دوست که یک صوی یار را ندیم / اگر دهند به دستم تمام دنیا را

Year: ۱۴۳

Mounth:

Day:

B

Subject: ادب

به شوق آنکه ز کوی توأم نشان آرد
به حسم خویش، کسیدم غبار هم را
جنون گشاده به جایی مرا که نشناسم

طریق کعبه و تب خانه و کلیسا را

تمام عمر به خورشید و ماه، ناز کنم

اگر به خانه تاریک من نهی پا را

نسیم وصل ز راهی که آمدی برگرد

پیر سلام زمین، آن عزیز دهر را

یا ستم الحسنه روضی فدا

مگر ترانا و ترا کا

بی تو

Year: ۱۴۴۰ Month:

Day:

Subject: -----

شکسته شد دلم از دست این و آن بی تو

چگونه بی تو بگذریم تا به آسمان بی تو

حقیر و عده فردا، حقیر جمعه بعد؟

ببین که بر لبم آقا رسیده جان بی تو

برای چشم براهت تمام ثانیه ها

چه سخت میگذرد صاحب الزمان بی تو

هنوز دلخوشی ذهن خسته ام این است

که در ضیال خودت به ضیال من نسوزم...

Year: ۱۴۸ Mounth: Day:

A

ای سرایا خوب!

Subject: -----

دلّم برای توتنگ است ای سرایا خوب
دلّم برای توتنگ است مثل تنگ غروب
چه لحظه های غریبی که بر تو می گذرند
چه روزگار عجیبی است بر تو این خوب
حقّدر بر تو به غریب شکست، خاطر خاک
نیامدی و عطش در عطش زبانه کشید
نیامدی و زمین شعله شعله در تب شد
نشست، خاطر آئینه ها به آه ملال
شکست، خلوت آئینه ها به زمزم اشک
حقّدر بر تو به حسرت دلّم لبالب شد
نسیم نگرسی از گلشنی نمی خیزد
که تابه دانش اندوه من بیامیزد

کسی کجا است غریب آشنا در این غربت؟

که از تنبسته او روزگار تازه شود

و از شمیم نفسهای او غزل خندد

تمام مانند های تو می رود غمناک ...

خفن

و لحظه ای همه بی بھر تو غروب آلود / دلم هوای تو کرده است / سجاوت

دلم هوای تو کرده است / آن خلوت وصل

دلم هوای تو کرده است / با تمام عشق

دلم هوای تو کرده است / با تمام وجود

یار

تو در کدام دیار، تو با کدام بهار؟

زمین

تو در کجای زمین چه در بند / دیار / نشان / کوی / تو سر / سم از کجا

بهار

زمین، کویر تب آلوده است طوفان خیز

زمین

زمان، خزان غم انگیز بی تو در تکرار

حافظ

بیا که مژده و صلت زمان به زقصر آرد

بیا و داغ دل از

DATE / / ۷

SUBJECT :

تا دلم غافل ز مولا میشود
باپی من ، سوی گنه و امیشود
تا مرا تقسیم به ذلت می کشد
مهدی زهرا خجالت می کشد
کار من شها دل آزرده شده
کار مهدی خون دل خورد شده
روز و شب گویم ، خود با و ام
من چه کردم با غریز ما
من چرا هرگز نبودم باورش ؟
من چه گویم در جواب مادرش ... ؟

DATE / / ۴۹

A

SUBJECT:

«دلیم لُوده بِرِ سَيَانَتِ»

دلیم دوباره بسین که سُدّه بِرِ سَيَانَتِ
عزیزِ فاطمه ای جانِ من بِرِ قَرَابَتِ

بِرِایِ رُوزِ ظَهْرَتِ بِرِایِ اَمَدَنَتِ

هَیْهَدرمانده که کامل شونده بِرِ اَرَانَتِ؟

بِگُو جِکُونِه بِیَا مِ جِکُونِه اَقَا جَانِ

بِه حَسَبِ حَیْوَتِ تُو وَ حَیْوَتِ رِیَا بَانَتِ

بِه که قَسَمِ بَجُورِم بِه تُو مَن کَم اُورِدِم

نَسَبِ اَسْتِ اِنِ هَمِ دُورِ سِ اَسْتِ هَمِ اِنِ

تُو رَا قَسَمِ بِه هَسُو رِیِ قَلْبِ مَنظَرِ اِنِ

عزیزِ فاطمه بِرِ گِرْدِ سُویِ کِنَفَانَتِ

عَدَالَتِ عُلُویِ تُو خَوَابِ اِنِ شَهْرِ اَسْتِ

فَدَایِ اَنِ لِمُ ذُو الفِطْرِ اِنِ اَسْتِ

DATE / / ۵۰

B SUBJECT :

ادامه

اگر چه لایقِ احسانِ تو نبودم من

همه شامل من بوده است احسانت

از این حجاب برزایم آسمان، آخر

ظهور می کند آن روی ماه پنهانت
هر روز تهرای

أحل، همین عرفه لا إله إلا الله

مرا بید طرف لا إله إلا الله

اگر آمدن او به شرط مردن ما است

به عزت و شرف لا إله إلا الله
حامد خالی

بعد مرگم نبوسیده شد حکم عاشق یوسف زهر آسوده ام گرفته ایم

گر کندیم نگاه هم، اعمال قبول گرفت فصل نماید که زیبا دردم

DATE / / ۵۳

A

SUBJECT :

... هم خوب است

به شوق صبح و سحر، شام تا رهم خوب است
برای گریه شدن، آشپز رهم خوب است
تمام هفته حطاو، غروب همه دعا
کمی خجالت از این انتظار، هم خوب است
اگر چه لایق وصل تو نیستیم آقا
ولی کسیدن باز نگار هم خوب است
گمان کنم که نمی بینمت، بگو غلط است
امید دادن این بی قرار هم خوب است

کسی به فکر شما نیست، همه خوبند
ملاک نیست دیگر، کار و بار هم خوب است
مرا ببند که من جای دیگری نروم
برای عبد فراری، چهار هم خوب است

هوای شهر بد و گریه سخت و حال بد است
کمی هوا، وسط این غبار هم خوب است

DATE / / ۵۴ B SUBJECT: ... هم خوب است

اگر نشد بر قسم من به یا بوسی تو

برای این دل من، وصف یا رهم خوب است

برای اینکه به دست آورم دلت را من

قسم به فاطمه، داغدار رهم خوب است

مرا بیخس به دردت بخورد نو کرم

که بخشش دل این سوسار هم خوب است

اگر که پای رکاب نشد شهید شوم

برای گشتن ما، زلف یا رهم خوب است

اگر اجل به وصلت مرا محال نداد

امید آمدنت به مزار هم خوب است

جوادی پور

[اللهم ان حال سنی و بیته الموت ...]



گفتیم شبی به مهدی نوری دلم زدستم

دن منظر به راهت سب تا سحر نشستم

گفتا چه کار بهتر از انتظار جانانه

من راه وصل خود را بر روی تو نبستم

گفتم یحیی خرمم، ای رحمت الهی

سرمندۀ تو بودم، سرمندۀ تو هستم

گفتا هزار نوبت، از خرم تو گذرستم

پرورنده تو دیرم، چشمان خود نبستم



می کشم بر دوشِ عمده کوله بار انتظار
 کی به بیان خواهد آمد روزگار انتظار
 سهر ما را با چراغ لاله روشن کرده ام
 تا که روزی بگذری از لاله زار انتظار
 تا به کی در برده پنهانی ز حسیم مردمان
 گوئی حسیم نماند برده دار انتظار
 کی سردار آفتاب حُسن از حسیم دلم
 با ظهور خورشید سُور غبار انتظار
 ناله کردم بلکه بایاد تو را محبوبِ دل
 می رسد آخر به بیان روزگار انتظار

هیچ امید بی نباشد بر من و احوال من
 مستحق هیچ پروا از نباشد بال من
 کارهای من و صیالت را به تاخیر افکنند
 بوی هجران من دهد پیونده اعمال من
 بارها دستم گرفتی و ننگ گریتم
 بارها شد، جاری من، تو آمدی دنبال من
 بارها فوردم زمین از جا بلند کرده ای
 سنگ بک نعت نگرد، آخر زبان لال من
 تا دم آخر منم شرمندۀ احسان تو
 من گندم کردم تو کردی گریه بر احوال من

هر شبی گویم که فردا یارم آید از سفر
 چونکه فردا می شود گویم که فردا در دگر
 آنقدر امروز و فردا انتظارش می کشم
 کماقت روز فراق یار من آید به سر
 من به امید وصالش زنده ماندم تا کنون
 و چه خوش آندم که باز آید نگارم از سفر
 گرمای بیوسه در خاک کف یاسین زینم
 تا نماید لحظه ای در حال زار من نظر
 گرمی راهش بخیرم نسبت غم ای دل چیر
 زنده می گردم چو او بنماید از سر قدم گذر

در آن نفس که مجیدم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان و که فاک دور تو باشم

علی الز صباغ قیامت ، که سوز فاک بر آرم

به جستجوی تو باشم ، به آرزوی تو باشم



من عاشق دور تو ام ، دل داده گوهر تو ام ، لطفی نهامولا به من

باین الحسن باین الحسن

سوز و گداز من تو می ، راز و نیاز من تو می ، ای حبت بازی عسدر

این الحسن ، باین الحسن



از بحر و صِلتِ ای دوست ، عمری به سر دویدم

در راه عشقت ای جان ، سس طعن‌ها شنیدم

غیر از تو نیست جانان ، هرگز مرا امید می

بالله که درد و گیتی ، تنها توی امیدم

از فاسوی گسستم ، از غیر دیده سستم

به هر دری نسستم غیر از تو کس ندیدم

آخر رسم به و صِلت ، چون قطره ای به دریا ^{نویدم}

خال سیاه رویت ، دادی ^{حسین}

روغم سیاه شد ای مه از طعن رفقیان

بیدار بپزده از رخ - بنمای روی سفیدم

محرست بمقر از نگاهت نشسته ام

از غصه نیا مدت دل نشسته ام

ماهای عهد عاشق سرخ انتظار

با هر کسی به غیر تو بیان گسسته ام

از دوری تو کاش مجسمم چون که ما

از زندگی بدون تو دلگیر و خسته ام

«آقام...» با چشم خیس، در پی لک لوت چشم تو

هر شب کنار سفره روزه نشسته ام

«آقام آقام (۲) آقام ای...»

تَبَاهُ، هَر دُو جِهَانِم خَرَاب و ویرانم
ز سَسَنی قَدَم نَادَم و سِیْمَانَم
ز اَنتِهَائِ و جُودَم قَرینِ فَریَادَم
هَمه شَعَارِ مَن اِنِ اِسْت، بَرِس بَر دَادَم
مَن و فِسَاد و تَبَاهِی چِه سُوْد، اِنِ دَلِ مَن
شَدِه خَرَاب و ویران، کِه دَادِه بَر بَادَم
کِه مَن ز حُورِ زَمَانِه، چِیْنِی سَدَم و ویران
و گِرَنه مَن کِه هَمَانَم، اَسیرِ عُمبَادَم
ز حُوانِ رَحْمَتِ تُو مَن نَمک، کَلانِ خُورِدَم
حُر اَبْجَشِ بَدینِ سَان، حُوابِ بَسِ دَادَم

تسلت قامت از اندظار، صوری جان
به دل مانده شکست و قرار، صوری جان
اگر چه درد فراقت زیبا فکنده مرا
ولایت تو بود پایدار، صوری جان
بهار گذشته من اگر که باز آیی
دوباره می رسد از رده بهار، صوری جان
مگر نه وعده و صلح دوروزه صدایی
شمار روز گذشت از هزار، صوری جان
بیا که با نفس گرم عافیت خیزت
بنفش می دمد از هر کنار، صوری جان

میان گریه و فزوده ، نشسته ام که بیایی

دخیل بر حرم عشق ، سبسته ام که بیایی

بیا که آینه ای را که رنگ غیر در آن بود

به سنگ غیرت این دل شکسته ام که بیایی

شهابِ فاطمه هارا ، چراغِ راه تو کردم

فسونِ تیره غم را ، گسسته ام که بیایی

اگر که بائس نخواهد ، ره ضیال بسندد

در امید به رویت ، نشسته ام که بیایی

اگر به صبح بر آیی ، به چشم خوش بسینی

کنار پنجره شب ، نشسته ام که بیایی

اگر عاشق شدن این است منم دیوانه فوادم شد

ز دنیا و ز عقبی و ز خود بیگانه فوادم شد

مرا افسون خود کردی به چشمانِ فسون سازت

نی گویم چه بر من شده، دگر امسانه خواهم شد

بیادیت آنچه شبها چراغ خانه روشن بود

شبِ دیگر بیای چون شمع در من پروانه فوادم شد

چه میدانستم آن چشمت مرا دیوانه خواهد کرد

که من هر شب در ایلی جانب میخانه فوادم شد

لب تو کعبه بوسه، دو چشمم محرم دین

به لبک لب تو بر لب میخانه خواهم شد

جامع بنمای به جز جانان ندارد / بی تو دل عاشق سر و سامان ندارد
 روز ظهورت اعتقاد حقیقی ماست / هر کس فرج را منکر است ایمان ندارد
 تا انتظاری هست باید منتظر بود / بجای آن که روزی هم آن ندارد
 هر کس که در دیار خود را بر نرفته / دیگر نیازی بر دوا درمان ندارد
 بانام ارباب است ما را می شناسند / گوی گفته همان نامم عنوان ندارد
 هر کس که عثمیری صاحب این خانه بوده / چشم طمع بردست این وان ندارد
 هر روضه ای خاندیم آخر کربلا شد / یعنی حبابی از حسین معنا ندارد
 تا دسوی مادرم در روضه توس است / این گریه هر روزه ام بانان ندارد
 ما منتظریم آتش بر گردد آتشی آل مصطفی بر گردد
 ما منتظریم تا ز آغوش غریب آتای غریب همه ها بر گردد